

د

د



دوردست

زن در ادبیات معاصر ایران

زن در آثار محمد علی جمالزاده

حسن شکاری



دوردست

زن در ادبیات معاصر ایران؛
زن در آثار محمدعلی جمالزاده

ادبیات و ما
نقد ادبی - اندیشه معاصر
۱

دوردست

حسن شکاری



تهران ۱۳۹۸

مرشنامه	شکاری، حسن ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور	دوردست: زن در ادبیات ایران: زن در آثار محمدعلی جمالزاده / حسن شکاری
مشخصات نشر	تهران، دانو، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۱۰۰ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۸۵۳۲-۷-۱
وضعیت فهرست نویسی	فیا.
عنوان دیگر	زن در آثار محمدعلی جمالزاده
عنوان دیگر	زن در ادبیات ایران
موضوع	جمالزاده، سید محمد علی. ۱۲۷۰-۱۳۷۶ - دیدگاه دربارهٔ زن
موضوع	داستان‌های فارسی - قرن چهارده - تاریخ و نقد
موضوع	Persian fiction - 20th century - History and criticism
موضوع	زنان در ادبیات
موضوع	Women in literature
رده‌بندی کنگره	PIR۸۰۰۹
رده‌بندی دیویی	۸۷۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۵۶۹۷۱۴۸

دوردست

حسن شکاری

چاپ اول	دانو ۱۳۹۸
شمارگان	۱۱۰۰
طرح روی جلد	طراحان دانو، براساس نقش برجسته حسن شکاری
حروف نگاری	مجموعهٔ «کتابخانه‌های ایرانی»
چاپ	بابایی آفچه‌درندی
صحافی	پردیس دانش، خانی
قیمت	۱۸۰۰۰ تومان
شابک	ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۵۳۲-۷-۱

حق چاپ محفوظ است



نشر دانو: تهران، خیابان ولی عصر، خیابان ابن سینا، خیابان سیزدهم، پلاک ۲۰، واحد ۸
تلفن: ۰۹۳۰ ۷۶۸ ۹۶۳۵ و ۸۸۷۱۰۷۲۱
nashr_dano@yahoo.com

هرگونه استفاده از جلد و متن کتاب (اعم از: زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری، تهیهٔ CD) بدون اجازهٔ کتبی ناشر و مؤلف ممنوع است. متخلفان به موجب بند ۱۵ از ماده ۲ قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان و هنرمندان، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

دور دست؛ زن در ادبیات معاصر ایران

- ۱- حاشیه‌ای بر کتاب پیش رو ۹
۲- دیباچه ۱۲
۳- پیش‌گفتار؛ زن و نگرش نویسنده ۱۵

زن در ادبیات معاصر ایران؛ زن در آثار محمدعلی جمالزاده

- ۴- بخش نخست ۲۱
۵- بخش دوم ۲۷
۶- بخش سوم ۳۵
۷- بخش چهارم ۴۱
۸- بخش پنجم ۴۷
۹- بخش ششم ۵۵
۱۰- بخش هفتم ۶۵
۱۱- بخش هشتم ۷۱
۱۲- بخش نهم ۷۹
۱۳- نمایه ۸۹

دوردست؛ زن در ادبیات معاصر ایران

حاشیه‌ای بر کتاب پیش رو

در تابستان سال ۱۳۶۵، به درخواست یکی از دوستان عکاس و فیلمساز، دیداری داشتم با آقای محمدرضا قربانی داستان‌نویس و منتقد ادبیات داستانی که بخشی ادبی و هنری به نام «دفتر هنر» در مجله «زن روز» تدارک دیده بود و نیاز به همکاری و داستان و مقاله و نقد و نظر داشت. بعد از این دیدار، دو داستان «چاه» و داستان «ترنج ابریشم» را به آقای سردبیر بخش «دفتر هنر» دادم و این دو داستان پس از چاپ با استقبال خوانندگان و گردانندگان مجله روبه‌رو شدند، زیرا شخصیت‌های زن این دو داستان، در موقعیت‌هایی دشوار، به نمایندگی از بخش مهم زنان رنج‌دیده شهری و روستایی، نقش‌آفرین بودند اما محروم از شناسایی جایگاه واقعی خود از سوی جامعه مردسالار گذشته.

داستان سومی را هم که قرار شد در این بخش چاپ شود، با همین مضمون، در دیدار بعدی به آقای سردبیر دادم و صحبت از نقش زن در ادبیات معاصر پیش آمد. و پی‌آمد این گفت‌وگو، قرار کار بر روی موضوع زن و حضور و جایگاهش در ادبیات معاصر ایران؛ موضوعی که دغدغه ذهنی من بود در آن دوران، و حال که گذشته کاری‌ام را در روند شکل‌گیری داستان‌ها و رُمان‌هایم مرور می‌کنم می‌بینم این دغدغه در تمام این سال‌های طولانی با من بوده‌اند و «زن» نقشی بسیار با اهمیت در شکل‌گیری وقایع داستان‌ها و رُمان‌هایم داشته است.

در همین دیدار و گپ و گو قرار بر این شد که با همکارم به نوبت به بررسی و تحلیل آثار متقدمان داستان‌نویسی ایران بپردازیم، و در ابتدا سهم من، پرداختن به

آثار پیشکسوت و پدر داستان‌نویسی معاصر ایران محمدعلی جمالزاده شد. بررسی و تحلیل آثار نویسنده بعدی صادق هدایت هم به آقای سردبیر بخش «دفتر هنر». و بر این روال، نویسنده بعدی، بزرگ علوی تعیین شد و پی‌گیری نقش و حضور زن در آثارش بر عهده من گذاشته شد.

پس کار آغاز شد و خواندن مجدد آثار محمدعلی جمالزاده، که یک سال به طول انجامید. سال ۱۳۶۶ آمادگی خود را جهت ارائه چند شماره مقاله اعلام کردم. پنج شماره از این مقاله‌ها در زمستان سال ۱۳۶۶ و در ماه‌های پایانی سال به چاپ رسید. اما وقفه‌ای حدوداً شش ماهه در چاپ مقاله‌های بعدی‌ام پیش آمد که سبب این وقفه، سیاستگذاری گردانندگان مجله بود و صلاحدید آنان.

باری، سال بعد، دوباره چاپ مقاله‌هایم آغاز شد و در مرداد و شهریور ۱۳۶۷ چاپ و منتشر شدند. سپس نوبت به بررسی آثار صادق هدایت رسید. من هم بلافاصله پس از بررسی آثار محمدعلی جمالزاده، به بررسی آثار بزرگ علوی، دیگر پیشکسوت ادبیات داستانی پرداختم. اما چندی بعد شنیدم با چاپ اولین شماره تحلیل و بررسی و پی‌گیری نقش و حضور زن در آثار صادق هدایت، گردانندگان مجله صلاح در آن دیدند که چاپ این سلسله مقالات به بعد موکول شود. و بعد...؟! که این «بعد» پیش نیامد و کار ادامه پیدا نکرد، به هر دلیل ممکن.

اکنون، پس از سی و یک سال، با دسترسی دوباره به این مقاله‌ها، و مرور و بازخوانی این سلسله مقاله، و فرصت گردآوری این مقاله‌ها، بر آن شدم که در کتاب پیش روی شما خواننده عزیز، چاپ و منتشر شوند، زیرا وجود چنین اثری را در حوزه نقد و نظر ادبیات داستانی خالی یافتیم؛ فرصتی که در شتاب کار و زندگی، نداشتیم. اما می‌دانم که با همان توجه ویژه به موضوع «زن» در سی و یک سال گذشته به کار ادبی‌ام ادامه داده‌ام و «زن» در تمام داستان‌های کوتاه‌ام که نزدیک به پنجاه داستان رسیده‌اند، یا در پنج رُمانم، نقشی بسیار مهم و جایگاهی شایسته و بسیار احترام‌آمیز داشته است، و اگر زنی فرصت راه‌یابی به داستان و رُمانم یافته است، چنانکه باید، تصویری ماندگار از او ارائه شده است؛ تصویری

مایه گرفته از اهمیت وجودی زن در شکل‌گیری درست جامعه انسانی و جامعه ایرانی، — اگر چه آمیخته به رنج و محرومیت، یا ستم‌پذیری و مظلومیت و بی‌پناهی — یا تصویری کوشنده و کوشا برای حضور تعیین‌کننده در روند حرکت زندگی و وقایع اجتماعی معاصر.

به گمانم، اکنون هم می‌توان و می‌باید به نقش «زن» در روزگار معاصر و در ادبیات داستانی ایران پرداخت و زن را در موقعیت کنونی‌اش و جایگاهش در مسیر دگرگونی‌های جهان معاصر به‌ویژه سرزمین‌مان جستجو کرد و دوباره شناخت. ضرورت زمانه معاصر چنین حکمی می‌دهد؛ ضرورت بازشناخت موقعیت و جایگاه و اهمیت نقش زن در دگرگونی زمانه معاصر.

بیست و یکم بهمن ماه هزار و سیصد و نود و هفت

تهران. حسن شکاری

دیباچه

در میان آثار برگزیده نویسندگان بزرگ معاصر، آثاری وجود دارد که یا «زن» هسته آن هاست و تمام عناصر به گرد این هسته می چرخند و شکل می گیرند، و یا «زن» به عنوان یکی از عمده ترین و برجسته ترین عناصر، تأثیری عمیق بر کلیت این آثار گذاشته است. زیرا این آثار درخشان که از انسان جانمایه گرفته اند و اساساً خلاقیت ادبی در این آثار به مفهوم پرداختن به انسان و زندگی اش بوده است، نویسنده را ناگزیر ساخته تا تار و پود اثر خود را با زندگی او درآمیزد و بنا بر این اساس و بنا بر ضرورتی خاص - شاید - ویژگی های دورانی با اهمیت، این نیاز در او جان گرفته است که به زن بپردازد؛ آنجا که نویسنده می خواهد نیم دیگر بشریت را بشناسد و بشناساند؛ لحظاتی که نویسنده ناشناخته ها را در زن جستجو می کند تا شاید در او کشف شان کند؛ دورانی که نویسنده دیگر نمی تواند جهان را از پشت پلک های یک مرد ببیند و با دستهای یک مرد آن را بکاود؛ آن سال هایی که نویسنده مردها را درمانده و ناتوان می یابد و زنی می خواهد که به واسطه وجود او، به کمک و تبانی او زندگی را دریابد، به کمک حس او، غریزه او، ادراک او، و به مدد توانایی های پنهان او به جستجو درافتد. دورانی که نویسنده از مردان به خاطر خودسری و خودکامگی و جاه طلبی شان روی گردانده، به زنان رو می کند، شاید به این دلیل که آن ها افسون قدرت نمی شوند، لذتی در کشف و تجربه قدرت نمی یابند و در نتیجه به دنبال آن نمی روند، چشم به زندگی و بازورتر کردن آن دارند و نه تسلط بر آن، و به این دلیل، به بیراهه نمی روند، فقط به بار می نشینند و

بار می آورند؛ لحظاتی نادر که این خواست در نویسنده پا گرفته است تا با چشمان «زن» به دنیا بنگرد، همقدم با او شود، همدل و همزبان با او، و شریک در سرگذشت او تا به درک و تجربه زندگی با همه بزرگی و کوچکی اش برسد.

نادرند چنین لحظاتی، ولی اگر نویسنده‌ای به چنین لحظاتی رسیده، سرچشمه‌ای دیگر برای نیک و بد زندگی یافته است. انگار زندگی به جریان دیگری درافتاده است. واقعیت‌ها از جنس دیگری شده‌اند. واژه‌ها مفهومی دیگر پیدا کرده‌اند. حتی رویاها و آرزوهای آدمی رنگی دیگر به خود گرفته‌اند و این همه و همه، نویسنده را به درکی دگرگون شده رسانده‌اند؛ درکی تازه و درخشنده؛ مثل آن که همه چیز صاف و ساده و صیقل داده شده است؛ مثل آینه و «این آینه جذاب، همه هستی او را تا آن جایی که فکر بشر عاجز است، به خودش می‌کشد»^[۱] تا او، انسان و زندگی را کامل‌تر از پیش ببیند، خود را در این آینه بازشناسد و در این آینه منشأ همه هستی انسان را پیدا کند، انسان را بیابد و زندگی را، و زایش و آفرینندگی را پی جوید.

این لحظات نادرند، اما اگر برسند، جسمیت می‌یابند و نویسنده به چنگ می‌گیردشان، ثبت‌شان می‌کند، به آن‌ها شکل می‌دهد و جامه‌ای از کلام بر آن‌ها می‌پوشاند. هر کلمه بر هر لحظه، و این لحظات گذرا و نادر ماندنی می‌شوند. هر یک، با خود تکه‌ای از طرحی نو می‌آورد. طرحی نو از دنیایی تازه و پرده‌ای به بزرگی یک سرزمین و به شکل و محتوای همه زندگی با بد و خوبش پیش نگاه نویسنده کشیده می‌شود و شگفتی به دنبال می‌آورد. آنچه تا آن لحظه (نویسنده) دیده، شاید هیچ شباهتی به آنچه از این پس می‌بیند ندارد. پرده را نگاه می‌کند و زندگی تازه را می‌کاود. همین، همه هوش و حواس نویسنده را مجذوب خود می‌کند، همین که کسی در پرده می‌جنبد، نگاهش جان می‌گیرد، تنش به حرکت و جنبش درمی‌آید و پا از پرده بیرون می‌گذارد! هم او که نگاهش مانند نگاه هیچ مردی نیست یا رفتارش! او کیست؟ او یک زن است. زنی که شاید نویسنده تاکنون چنین عمیق نگاهش نکرده است.

انگیزه‌هایی که سبب خلق چنین آثاری شده‌اند بی‌شمارند و بر شمردنشان بی‌شک — اگر محال به نظر نرسد — در پس شناختی عمیق و همه‌جانبه از نویسنده و دوران خلق اثر، کاوش ژرفای تأثیر این دوران بر آن‌ها، بازنگری چند و چند باره این آثار و... جستجوی علی‌پیچیده ممکن می‌شود و از همه مهم‌تر دانشی آگاه بر دانش این نویسندگان که چنین دانشی را فقط در خود آن‌ها باید جست. ولی آن‌چه به تحقیق گفتنی است، وجود «زن» در چنین آثاری ارزنده و گرانمایه، سرچشمه و منشائی است که تمامی وقایع از آن تأثیر گرفته‌اند و زندگی این زنان دربرگیرنده دورانی از تاریخ است که در واقعیت بخشیدن و دگرگون کردن این دوران گاه از مردان پیشی گرفته‌اند، در تب و تاب بیشتر گرفتار آمده‌اند، حوادث تلخ‌تری را از سر گذرانده‌اند، دستی اگرچه ناآشکار در کار شکل دادن وقایع داشته‌اند، قلب‌شان برای زندگی و سرنوشت انسان بیشتر تپیده است، در کارزار زندگی زخمی‌تر از مردان شده‌اند و با این همه، ابتدا — و چون همیشه — به تیمار مردان‌شان پرداخته‌اند و همه هستی خود را صمیمانه به گرو گذاشته‌اند تا از شوربختی انسان بکاهند. در سرنوشت‌سازترین لحظات، آن‌جایی که به هیچ‌روی گمان نمی‌رفته که زنی پا پیش بگذارد، این «زن» به سهم یک انسان — البته با این ادعا اما خیلی بیش از این و خارج از حدود توانایی‌های یک انسان — پیشقدم شده و جریان زندگی را به سود یک مردم سمت و سود داده و دل و جان به آن سپرده است. و غیرقابل تصوّر آن که، از این راه سرافراز گذشته و از خود چهره‌ای فراموش‌ناشدنی نشان داده و دریاده‌ها اسطوره مقاومت و پایداری انسان در برابر شرایط دشمن خوشه؛ آن که زندگی را گرمی داشته است.

پانز یک هزار و سیصد و شصت و شش

تهران. حسن شکاری

پی‌نوشت:

(۱) بوف کور؛ ص ۱۳: صادق هدایت.

پیش‌گفتار

زن و نگرش نویسنده

«کاش دنیا دست زن‌ها بود...»^[۱] آری، شاید اگر دنیا را به دل‌سوختگان وامی‌گذاشتند، نه ستیزی بود در آن و نه ویرانه‌ای که انسان بر تَلّی نابودشده‌هایش زانو بزند و سوگوارانه بگریدا آن‌که دل‌سوخته است، آتش به خرمن هیمة جان دیگری نمی‌اندازد. او آتش افتاده بر خانمان بیگانه را حتی اگر نتواند فرو بنشانند، به کف برمی‌گیرد و خود می‌سوزد تا بیگانه را از سوختن برهاند. بلی، او چنین است، زیرا «مادر» است.

کسی گفته است: «مردان با یک چشم به زندگی می‌نگرند». این گفته زیاد دور از واقعیت - شاید - نیست. اگر آن را این‌گونه معنا کنیم که نیمی از نگاه و توجه مردان به خویش است، به درون خود، به خودخواهی‌شان، به خواستن‌های تمامی ناپذیرشان، و از همه مهم‌تر به قدرت، زیرا که قدرت افسون تاریخ است و مردان بنا بر سرشت قدرت‌طلبی که دارند، جادوشده‌آیند. گرسنه آن بوده‌اند و آن را به دندان کشیده و اندک‌اندک جویده و بلعیده‌اند. دلبسته و شیفته آن بوده‌اند. قرن‌ها آن را تقدیس کرده‌اند و به حق یا ناحق آن را به چنگ آورده‌اند. ساده‌انگاری ست اگر گمان کنیم آن را به کسی واگذار می‌کنند که «برای خود هیچ چیزی نمی‌خواهد»^[۲] و قطره قطره خود را در وجود کسی می‌چکاند که سخت بر این اعتقاد است که «باید با تازیانه به سراغ زن‌ها رفت».^[۳]

این دیگر برای زنان بخش بزرگی از جهان - حتی بخشی از زنان آن قسمت از جهان پیشرفته - رویایی رنگ‌باخته است و شاید فقط گاهی که خیلی از دست

مردهای‌شان به تنگ می‌آیند، پس و پیش ناله‌ای و گلایه‌ای این خیال را در ذهن خود مزمزه می‌کنند. آن‌ها قرن‌هاست که این قدرت را به مردها بخشیده‌اند و اگر بدانند زنی از جهان عقب‌مانده، چنین آرزویی در سر دارد و بر زبان می‌آورد، پندش خواهند داد که نباید با این‌گونه خیال‌پردازی‌ها از ارزش بخشش خود بکاهیم؛ خودمان خواسته‌ایم، زنان ناگزیر به این بخشش بوده‌اند و بنا بر سرشت و جنسیت‌شان وظیفه‌ای دیگر را برگزیده‌اند؛ این‌که بزایند و سرخوش از زایش، صبور و بردبار، چشم به فرزند خود داشته باشند، همه چیز را برای او بخواهند، نان از دندان خود بگیرند و به کام او بگذارند و به هنگام مرگ هم صمیمانه‌ترین آرزوهای خود را به پای او بریزند به همراه همه داشته‌های‌شان؛ آرزوی نیکبختی و همه آن آرزوهای شیرینی را که هر انسانی در حسرت به حقیقت پیوستن‌شان همه‌ناهمواری‌های زندگی را بر خود هموار می‌کند؛ همه آن آرزوهای شیرینی را که یک انسان حتی برای دستیابی بر آن در خیال، باید از جان مایه بگذارد و بهای گزافی بپردازد. و چه سهل، «زن» آرزوهایش را، اسرار پنهانی را که سراسر عمر با او بوده‌اند و «زن» به دلگرمی آن‌ها دشنام و نفرین سرگذشتش را تحمل کرده است، به پای او می‌ریزد آیا چنین موجودی می‌تواند دنیا را به دست بگیرد، زندگی را سامان دهد و کار را تمیز و خوب به سرانجام برساند؟

پاسخ هر چه باشد، زن سرزمین ما با بر زبان آوردن این آرزوی بزرگ، خود را، بودنش را به جهان اعلام می‌کند، و این یک دگرگونی است، این‌که زن جامعه ما خواستن را فرا بگیرد. این تولدی دوباره است، این‌که زن خواسته‌اش را بر زبان آورد و این‌گونه خواستن زندگی، جنبشی است بزرگ و طرح یک مسئله و به ما ثابت می‌کند که زن در سرزمین ما در گیرودار و تب و تاب دگرگونی خود و واقعیت زندگی بوده است و کم بوده‌اند کسانی که شاهد این ادعا باشند، زیرا که این تحوّل بنا بر شرایط زندگی و موجودیت «زن» و بنیان‌های پی‌ریزی‌شده زندگی اجتماعی در این سرزمین تا همین سال‌های واپسین^[۴] و اندک زمانی پیش از این، از نگاه ما پنهان مانده است. البته «زن» پیش از این زمان‌ها در این

سرزمین به شکلی جدی‌تر با زندگی و واقعیت هستی‌اش درگیر شده و با جهش‌هایی باورناکردنی به سمت و سوی دگرگونی دنیای خود حرکت کرده که چندوچون و چگونگی آن در این مختصر نمی‌گنجد. امیدواریم در سلسله‌مروری که از شماره آینده (بخش بعدی) بر ادبیات معاصر ایران می‌کنیم، بتوانیم، بازنگری، توجه، دقت و کنجکاوی، و نگاه کلی نویسندگان بزرگ معاصر کشورمان را نسبت به زن مورد بررسی قرار بدهیم.*

پائیز یکهزار و سیصد و شصت و شش

تهران. حسن شکاری

پی‌نوشت:

۱ و ۲) سووشون؛ ص ۱۵۹: سیمین دانشور.

۳) گفته‌ای از نیچه فیلسوف آلمانی (۱۸۴۴-۱۹۰۰م).

۴) اشاره به زمان چاپ و انتشار سووشون.